

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

مروری بر جلسات گذشته:

بحث ما در ارتباط با فرمایشات محقق اصفهانی ذیل حدیث شرط بود. مواردی بود که ایشان می خواستند توضیح بدهند که شرط در مورد ابتدائی به کار نرفته است. مثل به کار رفتن شرط در خیار حیوان یا در خیار مجلس که در آن روایات بحث کردیم، یا مثل شرط در دعای توبه یا در دعای ندبه که ایشان بر اساس مبنای خودشان تحلیل کردند که شرط در این موارد حیثش، حیث لزوم است. ما هم عرض کردیم که بر اساس فرمایشات ایشان، اشکالی که در بعضی از تقریرات حضرت امام در این رابطه به ایشان وارد شده است را وارد نمی دانیم یعنی تحلیلی که آن جا بیان شده است تحلیل درستی از ایشان نیست. حالا نوبت می رسد به بررسی این نوع روایات در فرمایش حضرت امام؛ حالا که فرمایش آقای خوئی، فرمایش آقای اصفهانی و فرمایش سید یزدی را در تحلیل این روایات، منتج ندیدیم باید ببینیم که حضرت امام در این تحلیل چه می فرمایند.

گزارشی از تحلیل مرحوم امام در مورد روایات:

مقداری از فرمایش حضرت امام در کتاب بیع ایشان آمده است و مقداری هم در تقریراتی که از ایشان چاپ شده مطرح شده است. چون بعضی از جاها اصلا در کتاب بیع تحلیل نشده است ولی در تقریر ایشان چه تقریری که مرحوم آیت الله طاهری خرم آبادی از بیع دارند و چه تقریری که مرحوم آیت الله قدیری از بیع دارند تحلیل ها آمده است. لذا بنده مجموع فرمایشات حضرت امام را از کتاب بیع و این دو تقریر درباره ی تحلیل این روایات عرض خواهم کرد.

خاطرتان هست که امام در اصل معنا، تابع شیخ شد. در اصل این که ما یک بار شرط را به معنای الزام و التزام می گیریم و یک بار هم شرط را به معنای ما یلزم من عدمه العدم می گیریم که به اصطلاح همان شرط به معنای تعلیق است. منتهی تعلیق یا یلزم من عدمه العدم آن هم با فهم عرفی. ما هم تبعاً للشیخ تقریباً همین را تایید کردیم و امام هم مثل فرمایش شیخ نشان دادند که جامعی بین این دو معنا وجود ندارد و ما هم در آن بخش اول نشان دادیم که فرمایشات شیخ درست است و کسانی که سعی کرده بودند جامعی درست کنند چه آن جامع جعل باشد یا ربط باشد یا لزوم باشد، این ها را نپذیرفتیم.

مخالفت مرحوم امام با شیخ اعظم در اطلاق شرط در روایات:

وقتی به این بخش می رسند که آیا با فرض قبول معنای الزام و التزام، آیا الزام و التزام، شامل التزامات ابتدائیه هم می شود یا نه؟ ایشان می فرمایند به نظر ما الزام و التزام ضمنی است و بر ابتدائی اطلاق نمی شود. و در مواردی که شرط در روایات استعمال شده است و گفته شده است که این الزام، ابتدائی است - یعنی در مقابل شیخ می خواهند موضع بگیرند - ما چنین چیزی را قبول نداریم. چرا که:

اولا استعمال اعم از حقیقت و مجاز است.

ثانیا می توانیم از جلّ این موارد یا کلّ این موارد تفصی کنیم و نشان بدهیم که در جلّ یا کلّ این موارد شرط در الزام ابتدائی استعمال نشده است.

پس مدعای ما این است که شرط در الزام ابتدائی استعمال نشده است.

تایید امام نسبت به وجود قرینه ی مجاز مشاکله:

حالا اول عبارت کتاب بیعشان را ببینیم. می فرمایند:

أما مثل قوله عليه السلام شرط الله قبل شرطكم...

که روایت امیرالمومنین سلام الله علیه درباره ی تزویج بود. یا روایت "شرط الله أوثق" که روایت شراء بریره بود، امام می فرمایند به نظر می رسد که قرینه ی مجاز مشاکله وجود دارد. مجاز مشاکله

در فرمایشات محقق اصفهانی و محقق خوئی بود. یعنی ایشان این جا همراه آقایان است و با این مشکلی ندارد. در کتاب بیعشان همین مقدار است.

قرینه مجاز المشکالة فیہ موجوده...

یعنی چطور در بیع بریره، شرط کرده بودند؟ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هم که "شرط الله" فرموده است به قرینه ی این است که آن ها شرط کرده بودند. چطور در روایت دیگر، آن زن شرط کرده بود که زن یا کنیز دیگری را اختیار نکند، به قرینه ی مشاکله تعبیر فرموده است که "شرط الله قبل شرطکم" یا "شرط الله أوثق و الولاء لمن أعتق". ایشان می فرماید قرینه این جا قرینه ی مشاکله است.

راه حل دوم تحلیل روایات از دیدگاه امام:

اما یک بیان دیگری در این تقریراتی که هم آقای خرم آبادی بیان کرده اند و هم آقای قدیری بیان کرده اند وجود دارد که بر اساس آن، امام آن جا خواسته اند بگویند که این جا یک راه دیگری وجود دارد و آن این که ما این را به معنای دوم شرط برگردانیم. یعنی بگوییم اصلا شرط در این جا به معنای تعلیق است. این دیگر در فرمایشات محقق اصفهانی نبود. امام خواسته اند بفرمایند ما این جا می توانیم از طریق تعلیق، مساله را حل کنیم. تعلیق چه بود؟ یعنی این که یک چیزی را بر چیزی دیگر، معلق کنیم. آن را سراغ شرط به معنای الزام و التزام نبریم تا مجبور شویم بگوییم که این به

قرینه ی الزام و التزام ضمنی که در بیع قبلی یا در تزویج قبلی که بوده، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هم این جا شرط را به کار برده اند. خیر! مساله را سراغ این معنای مجازی از باب مشکله و مساله ی الزام و التزام ضمنی نبریم، بلکه ببریمش سراغ معنای دوم شرط که معنای دوم حقیقی عرفی شرط بود و آن هم تعلیق بود.

امام می خواهد بفرماید ما می توانیم هم روایت بریره را و هم روایت امیرالمومنین علیه السلام را از باب تعلیق درست کنیم. روایت امیرالمومنین علیه السلام را چطوری درست می کنیم؟ یعنی صحت شرط شما معلق است بر شرطی که خدا در کتاب و سنتش انجام داده است. یعنی خلاصه ی مطلب این است که "شرط الله قبل شرطکم" این قبلیتِ شرط الهی بر شرط شما، یعنی تعلیق شرط شما بر انطباقش با شرط الهی. امام می خواهد از این قرینه ی "شرط الله قبل شرطکم" این طوری استفاده کند که در واقع امیرالمومنین علیه السلام الله می گویند که صحت هر شرطی معلق است بر این که منطبق با شرط الهی باشد و لذا این شرطی که با شما کرده اند که تزویج دومی نداشته باشید چون مخالف با کتاب است باطل است. پس این از باب تعلیق صحت شرط بر کتاب و سنت است. این در واقع مفاد "المومنون عند شروطهم إلا ما خالف الكتاب و السنة" است. "شرط الله قبل شرطکم" یعنی همین. امام می خواهد بگوید این قرینه ی "قبل شرطکم" تعلیق را نشان می دهد و اگر مساله به تعلیق برگشت آن موقع صدق شرط در موارد تعلیق درست است. یکی از معانی عرفی شرط، تعلیق است. اصلاً آن را سراغ معنای مجازی نبرید.

یا در مورد براء بریره که تعبیری مثل "شرط الله أوثق" یا "شرط الله آكد" را داریم یعنی این که چون این شرط، منطبق با شرط أوثق و آكد و آن شرائط اصلی که در کتاب خدا وجود دارد، نیست، لذا شرط باطل است. حتی آن روایتی که از امیرالمومنین علیه السلام نقل شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله منبر رفتند و ابراز نگرانی کردند که چرا شرائطی قائل می شوید که در کتاب خدا نیست؟! مضمون روایت هم همین را نشان می دهد.

البته قبلا هم عرض کرده ام که در مورد روایت شراء بریره دو دیدگاه بین فقهاء وجود دارد. بعضی از فقهاء قائل هستند که این عبارت "شرط الله أوثق" متعلق به طرق اهل سنت است. اما در طرق شیعی، همین تعبیر "الولاء لمن أعتق" است. اصلا پیامبر صلی الله علیه و آله تعبیر شرط نکرده اند که در این صورت تنها گفته اند ولاء مال معتق است نه مال بایع، اگر این طوری باشد که اصلا روایت بریره به درد استدلال آقایان نمی خورد. اما مثل شیخ که این روایت را آورده از همان طریق استفاده کرده است و آن هایی که روایت بریره را حتی از طرق اهل سنت می خواهند درست کنند، در بیانی که امیرالمومنین علیه السلام که خود آن ها نقل کرده اند این مضمون از پیامبر اکرم وجود دارد که وقتی ایشان منبر رفتند، فرموده اند که شما با شرائط کتاب و سنت کار کنید. پس شرطی مبناست که با شرط الله سازگار باشد. ایشان می خواهد بفرماید که در این روایات یا با قرینه ی مشاکله کار کنید که محقق اصفهانی این طوری کار کرده است یا از طریق تعلیق کار کنید که به معنای دوم شرط بر می گردد که همان معنای عرفی و حقیقی شرط است.

تحلیل امام در مورد صدق شرط بر خیار در روایات:

در مورد خیار حیوان که ثلاثه آیام است، در کتاب بیع شان عباراتی دارند. محقق اصفهانی روایت را سر لزوم بردند. امام فرمایش ایشان را در کتاب بیع شان نقل نکرده اند. در تقریراتشان نقد امام وارد است - اشکال بنده به تقریرات، نقل فرمایش محقق اصفهانی بود نه خود نقد - نقد امام آن جا این است که ما قبول نداریم که شرط به معنای لزوم است. ما دو معنا برای شرط داریم که یا تعلیق است و یا الزام و التزام است. این نقد امام وارد است و ما هم تایید کردیم. یعنی نقد، مبنایی است.

بعد بین دو معنا - در تقریراتشان - می فرمایند که این جا هم می شود قائل به مجاز مشاکله شد. یعنی گفت چون این شرط مرتبط با بیع شده است لذا مجازا به عنوان شرط ضمن بیع به کار رفته است. گفتیم می شود از باب مجاز این را حل کرد. این در تقریرات درس امام هست و آقای قدیری هم نقل کرده است. عیبی ندارد. قرینه ی مجاز از باب این است که حیثش، حیث خیار در بیع است مجازا و نه حقیقتا. گفتند این یک راه است.

اما در خود کتاب بیع شان باز به معنای تعلیق بر می گردند. می گویند ما این جا می توانیم بگوییم که در "الشرط فی الحیوان ثلاثه آیام" اطلاق شرط از باب این است که لزوم، معلق بر شرط است ولی شرط در تعلیق به کار رفته است از باب تعلیق لزوم بر مضمی ثلاثه آیام و تا این سه روز نگذرد، بیع لازم نمی شود. تعلیق از این بابت است.

بعد امام می فرمایند که شما این طوری بگویید:

فأطلاق الشرط فيه على الخيار لا يبعد أن يكون باعتبار أن جواز العقد و عدم لزومه معلق عليه و مشروط به...

بعید نیست که اطلاق شرط به این اعتبار باشد که جواز عقد و مساله ی عدم لزومش، معلق و مشروط است. قبل از ثلاثة لازم نیست و بعد از آن لازم می شود. بعد می فرماید قرینه اش چیست؟ می فرماید:

و يؤيده قوله عليه السلام...

این هم قرینه ی جالبی است. می گویند در روایات خیار شرط این تعبیر هست که:

حتى ينقضى الشرط و يصير المبيع للمشتري...

یا در بعضی در روایات دارد:

فإذا مضت ثلاثة أيام فقد وجب الشراء...

که ظاهراً روایت اول مربوط به خیار مجلس است و روایت دوم مربوط به خیار حیوان است. چون خیار حیوان مال مشتری است. یعنی از اول از طرف بایع معامله قابل به هم زدن نیست بلکه از طرف مشتری این طوری است. لذا آن جا که فرموده "حتى ينقضى الشرط و يصير المبيع للمشتري" یا آن جا که فرموده "فإذا مضت ثلاثة أيام فقد وجب الشراء" این معلوم می کند که این مضیّ ثلاثة، در واقع شرط لزوم است، شرط "وجب الشراء" است. یا در "حتى ينقضى الشرط و يصير المبيع للمشتري" یعنی لزوم معامله متوقف بر این شرط است. لذا امام می خواهد بفرماید که از قرائنی که در روایات

وجود دارد کاملاً استفاده می شود که شرط در این موارد به معنای تعلیق است. وقتی که به معنای تعلیق است دیگر ما مشکلی پیدا نمی کنیم. معنای حقیقی شرط است.

من روی این ها تاکید دارم. چون یک بحث ناتمامی با امام داریم که بعداً باید آن را درست کنیم.

لذا مسیر ایشان این است که ما در خیار هم می توانیم تعلیق را جا بیاندازیم. در روایت امیرالمومنین علیه السلام هم تعلیق را جا بیاندازیم در روایت شراء بریره هم تعلیق را جا بیاندازیم. تعلیق هم معنای حقیقی شرط است و اصلاً سراغ مجاز نمی رویم که مساله را به قرینه ی مشاکله و این ها برگردانید. این قسمت در کتاب بیع ایشان هست اما بخش مربوط به آن دو روایت در تقریراتشان است.

تحلیل امام از اطلاق شرط در ادعیه:

بعد می فرماید اما در بعضی از فقرات دعای توبه - که دیدیم محقق اصفهانی چطوری تحلیل کرده اند - ایشان در کتاب بیع می فرماید در این فقرات آن جا که دارد "أوجینی محبتک کما شرطت" این هم در واقع تعلیق است. یعنی خدایا! شرط تحقق محبت تو توبه است. من توبه را انجام دادم، تو هم به شرطت وفاء کن. محبت الهی تعلیق بر توبه می شود. "إن الله يحب التوابین" این تعلیق را ایشان می فرماید از مضمون دعا این طوری به دست می آید که خداوندا! حالا که محبت تو معلق بر توبه است و من هم توبه را انجام داده ام تو هم مرا دوست و محبوب بدار. تعلیق است.

بعد می فرماید اما آن قسمت "لک یا رب شرطی ألا أعود" همان مطلبی است که دیروز عرض کردم ضمن تحلیل فرمایش محقق اصفهانی، ایشان می گوید این جا را دیگر نمی شود گفت ضمن نیست. این جا تقریباً تسلیم مساله ی ضمن می شود. چون این اثر دارد. می گوید این تعبیر ظاهر در ضمن است. بر اساس همان روایاتی که حقیقت توبه، دو رکن دارد. یکی الندم علی ما مضی و یکی هم عزم علی ترک العود إلیه ابدًا؛ حقیقت توبه این دو رکن است: یکی پشیمانی و یکی هم تصمیم بر ترک گناه؛ امام می فرماید اگر این طوری باشد، آن موقع اطلاق شرط به واسطه ی این است که این "شرطی لک ألا أعود" ضمن توبه و یکی از ارکان توبه است و لذا شرط این جا ضمنی استعمال شده است و دیگر هم لازم نیست که جای دیگر بروید.

آن تعبیر اول دعای ندبه را که محقق اصفهانی هم بررسی کرده اند ایشان در کتاب بیع شان نیاورده اند. "بعد أن شرطت علیهم الزهد فی درجات هذه الدنيا الدنیة". اما مرحوم آقای قدیری در تقریرات این طوری از امام نقل می کنند که در دعای توبه هم تعلیق داریم. یعنی خدایا! این مقاماتی که برای این ها در نظر گرفته ای، این مقامات معلق بر تحقق این زهد است. ظاهر "بعد أن شرطت" همین است. یعنی خداوند این ها را تو برای خودت خالص کردی و درجاتی برای آن ها در نظر گرفته ای؛ این خلوص برای خودت و تحقق آن درجات برای اولیای خودت، مشروط بر زهد است. "فشرطوا لک ذلک و علمت منهم الوفاء به فقبلتهم و قربتهم و قدمت لهم" که خیلی هم زیباست. چون می دانید که در رابطه با آن مقامات، قانون الهی این است که یک بخشی را شما باید بروید و یک بخش دیگرش شما را ببرند. درباره ی آن هایی که خداوند می داند وفاء به شرط می کنند، عنایاتش از ابتدا محقق

می شود. امام می فرماید ظاهر این تعابیر این است که یک اشتراطی وجود دارد و چون خداوند متعال علم به تحقق این شرط دارد، مشروط را محقق کرده است. درجات را داده است و "و الذین جاهدوا فینا لنهیدینهم سبلنا" شرطی بوده است، زهد را محقق کرده اند لذا رشد کرده اند. امام می فرماید این جا هم تعلیق است.

این تقریبا پایان آن مواردی است که شیخ در مکاسب بیان کرده است. شیخ در انتها یک مطلبی را از صاحب حدائق نقل کرده اند که اصلا اطلاق شرط بر بیع هم در روایات وجود دارد. اما خود شیخ دیگر روایات را بیان نکرده اند. ما فعلا تا این جا را بررسی کرده ایم. در کلمات محقق خوئی، در کلمات محقق اصفهانی و در کلمات سید یزدی و امروز هم در کلمات امام.

جمع بندی تحلیل های امام از اطلاق شرط در ادعیه و روایات:

در پایان این بخش قبل از آن تطبیق شرط بر بیع که عرض خواهیم کرد، جمع مطلب امام این است که یکی دو مورد ما قبول داریم که الزام و التزام ضمنی است مثل "لک یا رب شرطی ألا أعود" که ضمنی است و یکی دو مورد را هم با مجاز می شود حل کرد و اکثر موارد را با تعلیق باید حل کرد. یعنی با معنای حقیقی و عرفی که معنای دوم شرط است. چرا ما این را می گوئیم؟ چون امام یک وعده ای دادند و گفتند باید ببینیم که در روایات، شرط که حالا دو معنا برای آن داریم، در کدام معنا بیشتر به کار رفته است. جامع هم نداریم. دو معنا داریم و جامع هم نداریم. باید ببینیم که در کجا

تطبیق داده شده است. این را ملاحظه کنید. چون ایشان آن وعده ای که به ما داده است را باید حل کند. الان معلوم شد که هم ضمنی را داریم و هم تعلیق را داریم.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهیرین.